

دو فصلنامه علمی کتاب قیّم  
سال نهم (۱۳۹۸)، شماره بیست و یکم

### منابع و موانع معرفت حصولی و حضوری از نگاه قرآن

زهره حبیبی<sup>۱</sup>  
سهیلا پیروزفر<sup>۲</sup>  
حسن نقی زاده<sup>۳</sup>

#### چکیده

معرفت، یکی از ارزشمندترین مباحث مطالعات اسلامی است که اهمیت بسیار زیادی در علوم مختلف دارد. معرفت به طور کلی، به دو شق کلی حصولی و حضوری تقسیم می‌شود و یکی از مسائل مهم آن، شناخت منابع و موانع آنهاست. حال سؤال مهم اینجاست که در نگاه قرآن کریم، معرفت حصولی و حضوری چه ویژگی‌هایی دارد و چه منابع و موانعی را برای فرآیند تحصیل معرفت، شناسایی کرده است؟ پاسخ این مسأله در پژوهش فرارو با روش توصیفی - تحلیلی و بهره‌گیری از تحلیل محتوای آیات قرآن پی گرفته شده و به این نتایج دست یافته است: قرآن کریم، روش کسب معرفت حصولی که معطوف به صورت اشیاست و معرفت حضوری که حقیقت و خود معلوم را مورد توجه قرار می‌دهد را متفاوت دانسته و منابع مختلفی را برای دست‌یابی به آن دو معرفی کرده است. هرچند قرآن کریم، انسان را در ابتدای خلقت، فاقد معرفت حصولی می‌شناساند اما او را دارای نوعی ادراک حضوری از بدو تولد می‌داند که علم حضوری به خویشتن، نمونه آن است. در قرآن کریم، منابع دست‌یابی به معرفت حصولی و حضوری «طبیعت، عقل، تاریخ و دل» معرفی شده است و «حس‌گرایی و تقلید از گذشتگان و تبعیت از هوای نفس»، از موانع معرفت شمرده شده‌اند.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، معرفت حصولی، معرفت حضوری، منابع، موانع.

---

۱. دانشجوی دکتری پردیس بین‌المللی دانشگاه فردوسی مشهد / yas\_z.habibi@yahoo.com

۲. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول) / spirouzfar@um.ac.ir

۳. استاد گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی مشهد / naghizadeh@um.ac.ir

## ۱- طرح مسأله

معرفت یکی از محوری‌ترین مسائلی است که در علوم مختلف مورد گفتگو قرار می‌گیرد. اهمیت این مسأله از آن جهت است که تمام زندگی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد زیرا کنش‌های ارادی انسان، مبتنی بر آگاهی است؛ بنابراین نوع آگاهی انسان و تفسیرهایی که از جهان و انسان دارد، نقش مهمی در زندگی او دارد. کارکرد این مسأله در نظریه‌پردازی در حوزه‌های مختلف علوم انسانی و نیز در جهت‌دهی زندگی فردی و اجتماعی باعث شده که بخش مهمی از مباحث فلسفی را به خود اختصاص دهد؛ به گونه‌ای که شاخه‌ای از فلسفه با عنوان معرفت‌شناسی عهده‌دار این مقوله است.

قرآن کریم به‌عنوان غنی‌ترین و جامع‌ترین منبع و حیاتی بر «عقلانیت و معرفت» تأکید فراوان کرده است. اهمیت این مسأله را در آیات مختلف قرآن کریم می‌توان پی گرفت. این منبع و حیاتی در ابعاد مختلف به مقوله معرفت پرداخته است و اهمیت و مسیر دست‌یابی به معرفت صادق و کاذب و کارکرد آن را در زندگی فردی و اجتماعی بیان نموده است. طبیعی است که پرداختن به همه مباحث معرفتی قرآن کریم در یک مقاله و کتاب نمی‌گنجد و مجال بسیار وسیع‌تری می‌طلبد. این مقاله تلاش می‌کند پس از شناسایی معرفت حصولی و حضوری در قرآن کریم منابع دست‌یابی به معرفت و نیز موانع آن را از دیدگاه قرآن بازخوانی نماید.

## ۲- مفهوم شناسی

واژه معرفت از ریشه «عرف» یا «عرفان» است که به دو اصل معنایی «تتابع اجزای شیء و اتصال آن‌ها به هم» و «آرامش و سکون» دلالت دارد. از این رو به یال اسب «عُرف» گفته می‌شود که موی آن، پی‌درپی و به هم متصل است. نیز به زمین هموار بلندی که در خاک نرمش، گیاه روئیده، به سبب شباهتش به دم اسب «عُرف» می‌گویند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۸۱).

اما مصدر «معرفة» و «عرفان» به معنای سکون، آرامش و طمأنینه است؛ زیرا وقتی شخصی به چیزی شناخت پیدا می‌کند، بدان آرامش می‌یابد و در مقابل، کسی که آن چیز را انکار می‌کند، دچار وحشت می‌شود. معانی‌ای چون «العُرف» (بوی خوش) و «العُرف» (معروف مقابل منکر) زیرمجموعه همین معنا هستند، چراکه نفس آدمی با آن‌ها آرامش می‌گیرد و سکون پیدا می‌کند (همانجا).

معرفت، کاربردهای مفهومی مختلفی دارد. گاه معرفت در مطلق شناخت (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۱۲۱)، گاه در مقابل انکار و وجود (همان، ج ۳، ص ۷۲) و گاه به معنای شناخت فطری خداوند (همان، ج ۷، ص ۴۱۸) و نیز فهم و تعقل چیزی به کار رفته است (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۱۰). بنابراین معرفت به معنای کلی و عام شناخت شمرده شده و شناخت فطری و فهم تعقلی، از راهکارهای کسب معرفت دانسته شده است. تمییز معلومات و علم به عین و ذات شیء از راه تفکر در آثار شیء، نمونه دیگری از کاربرد این مفهوم است (عسکری، ۱۴۱۲، ص ۵۰۰). از تعاریف فوق برمی آید که برای معرفت، این ویژگی‌ها در نظر گرفته شده است: تمییز معلومات، علم به ذات شیء و تفکر در آثار شیء.

مراد از تمییز معلومات، لایه‌ای از معرفت است که عارف به وسیله آن، معروف را از دیگری تمییز و تشخیص می‌دهد. به عنوان مثال، دانستن اسم فرد کافی است که عارف بتواند آن را از دیگران تمییز دهد (همان، ۵۰۱). از این رو با دانستن اسم فرد، معرفتی محقق شده و عارف به معروفی دست پیدا کرده است. چنانکه برخی علم همراه با تمییز و ادراک خصوصیات را معرفت دانسته‌اند (مصطفوی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۲۰۶).

ویژگی دوم معرفت این است که باید به ذات معروف تعلق یابد و نه تنها به أعراض و خواص آن. در این ویژگی، عارف باید به دنبال عین و ذات شیء باشد و حصول أعراض و خواص شیء برای تحقق معرفت کافی نیست. تأمل و دقت در این ویژگی نشان می‌دهد که این ویژگی با نوعی ایده‌آل‌گرایی محض و افراطی برای معرفت در نظر گرفته شده است؛ زیرا معرفت، مراتب و درجات گوناگونی دارد که بالاترین مرتبه و درجه آن، معرفت به ذات و عین شیء است. پس تحدید معرفت به علم به ذات شیء تنها از دریچه ایده‌آل‌بینی محض، قابل توجیه است و در غیر این صورت، معرفت به مراتب و درجات پایین‌تر از این هم تعلق می‌گیرد که البته این مراتب پایین‌تر، وسیله‌ای برای رسیدن به مراتب بالاتر و در نهایت عین و ذات شیء است. چنانکه برخی مراتب معرفت را همانند مراتب آتش جهنم دانسته‌اند که برخی از این مراتب عبارت‌اند از: شنیدن نام جهنم مثل کسانی که معرفتشان به خدا، تقلیدی است و هیچ دلیلی ندارند. مرتبه بالاتر، مرتبه کسی است که دود آتش به او رسیده است، مثل معرفت اهل نظر و استدلال؛ بالاتر از آن کسی است که حرارت آتش را درک می‌کند همانند معرفت مؤمنان مخلص که دل‌هایشان به خدا آرام شده است و بالاتر از آن، کسی است که در آتش بسوزد مثل معرفت اهل شهود و فنا (طریحی، ۱۳۶۲، ج ۵، صص ۹۷-۹۶).

اما در ویژگی سوم، این تعریف آمده است که معرفت تنها از راه آثار و نشانه‌ها به دست می‌آید. به نظر می‌رسد این ویژگی برخاسته از نگرشی حداقلی، مادی و ظاهری محض است که معرفت را تنها از مسیر عوامل مادی و ظاهری دست‌یافتنی دیده است بی‌آنکه به معرفت حضوری و غیبی توجهی داشته باشد. درحالی‌که معرفت به دو روش آفاقی و انفسی به دست می‌آید که در روش آفاقی، عارف به‌وسیله آثار و نشانه‌های معروف به معروف معرفت پیدا می‌کند؛ اما در روش انفسی، عارف بدون توجه به آثار و نشانه‌ها، بدون واسطه با معروف ارتباط برقرار می‌کند و بدان معرفت می‌یابد. چنانکه همین واژه‌شناس در ادامه بدین نکته توجه می‌دهد که معرفت از راه آثار، تنها یک راه کشف معرفت است و همه معرفت‌ها از راه دلیل و آثار به دست نمی‌آیند (عسکری، ۱۴۱۲، ص ۵۰۰). با توجه به ارزیابی تعریف مذکور می‌توان آن را این‌گونه بازتعریف کرد: معرفت همان تمیز معلومات است که از دو راه گوناگون حصولی و حضوری، ذات شیء یا حتی آثار و نشانه‌های آن متعلق معرفت قرار می‌گیرند.

کاربرد دیگر معرفت، ادراک بسائط و جزئیات (همان، ص ۵۰۱)، به‌وسیله حواس پنج‌گانه است (طریحی، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۹۶). در این تعریف، معرفت، ادراکی دانسته شده که تنها به موجودات و موضوعات بسیط و جزئی تعلق می‌گیرد. در برابر این ادراک، علم وجود دارد که به ادراک مرکبات و کلیات گفته می‌شود (عسکری، ۱۴۰۱۲، ص ۵۰۱). به‌عنوان مثال، خدای متعال که موجودی بسیط است می‌تواند معروف قرار بگیرد؛ اما موجودات مرکب نمی‌توانند متعلق معرفت، واقع شده و معروف تلقی گردند. از این رو می‌گویند: «عَرَفْتُ اللَّهَ» و نمی‌گویند «عَلِمْتُ اللَّهَ» (همان‌جا). همین‌طور صفت «عارف» به خدای بزرگ اطلاق نمی‌شود. درحالی‌که صفت «عالم» به خدای بزرگ نسبت داده می‌شود.

به نظر می‌رسد که تعریف مذکور به خطای مطلق‌گرایی و جزم‌اندیشی گرفتار شده است که معرفت را یکسره به موجودات و موضوعات بسیط نسبت داده است؛ زیرا چنانکه کاربردهای ریشه معرفت در متون گوناگون نشان می‌دهد این واژه، هم به موجودات بسیط و هم به موجودات مرکب نسبت داده می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۹، ۲۳۶-۲۴۳).

از این گذشته، تحدید ابزارهای کشف معرفت به حواس پنج‌گانه در این تعریف، بزرگ‌ترین و روشن‌ترین ایرادی است که در این تعریف دیده می‌شود؛ زیرا حواس پنج‌گانه تنها یکی از ابزارهای گوناگون کشف معرفت است و منابع و ابزارهای دیگری چون عقل، قلب، عمل صالح و... نیز در کشف معرفت دخیل و اثرگذار هستند.

به نظر می‌رسد تحدید ابزارهای کشف معرفت به حواس پنج‌گانه، ناشی از این باور است که معرفت به خدای متعال تنها از طریق آگاهی به صفات و ویژگی‌های جمالی و جلالی ایشان به‌اندازه توان بشری محقق می‌شود و انسان هیچ راهی به ذات الهی ندارد (طریحی، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۹۶). همچنین آگاهی به صفات و اعراض خدای متعال معمولاً با استفاده از تجربه و تفکر در آثار و نشانه‌ها به دست می‌آید که معمولاً با حواس پنج‌گانه انجام می‌گیرد؛ درحالی‌که تجربه و استفاده از حواس پنج‌گانه، ابتدایی‌ترین ابزار برای کشف معرفت هستند و ابزارهای دیگر چون تفکر، شهود و... قابلیت و توان بیشتری در کشف معرفت و تعمیق آن ایفا می‌کنند. از این گذشته، در کنار معرفت به اوصاف و اعراض خدای متعال، معرفت به ذات الهی نیز ممکن است و تنها معرفت به همه ذات الهی و کنه ذات خدای متعال، امری نیافتنی و محال است که انسان نباید بدان چشم طمع داشته باشد.

معنای معرفت در فرهنگ واژه‌شناسان نشان می‌دهد که آنان معرفت را در حد و اندازه علم حصولی و اکتسابی پنداشته‌اند. حال آن‌که نیمه اصلی این مفهوم، علم حضوری و قلبی است که بخش اصلی آن فطری و خدادادی است و قسمت دیگر آن که اکتسابی است از راه تزکیه و تهذیب نفس و قرار گرفتن در مسیر بندگی خدای بزرگ، حاصل می‌گردد. ناگفته نماند که رگه‌ها و بارقه‌هایی از این معنا در معدودی از واژه‌نامه‌ها دیده شد که توضیح آن قبلاً گذشت.

### ۳- اقسام معرفت در قرآن کریم

معرفت را در دو سطح می‌توان بررسی نمود: معرفت حصولی و حضوری. متعلق شناخت حصولی، صورت اشیاء است؛ برخلاف علم حضوری که به خود معلوم تعلق می‌گیرد. به گفته برخی فیلسوفان، علم یا بدون واسطه به ذات معلوم تعلق می‌گیرد و وجود واقعی و عینی معلوم برای عالم و شخص درک‌کننده، منکشف می‌گردد و یا وجود خارجی آن، مورد شهود و آگاهی عالم قرار نمی‌گیرد؛ بلکه شخص از راه چیزی که نمایانگر معلوم است و اصطلاحاً صورت یا مفهوم ذهنی نامیده می‌شود، از آن آگاه می‌گردد. قسم اول را علم حضوری و قسم دوم را علم حصولی می‌نامیم (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۱۵۳).

بخش زیادی از آیات قرآن کریم به این نوع معرفت اختصاص یافته است. آیاتی که به تفکر و تدبیر در نظام هستی<sup>۱</sup> و وجود انسانی<sup>۲</sup> دعوت می‌کند یا به خاطر عدم تعقل و عبرت‌گیری از حوادث زندگی توبیخ می‌نماید و یا از ارائه استدلال و برهان در نقد فرهنگ موجود و شیوه زندگی خرافاتی برخی اقوام سخن می‌گوید، همه این‌ها در چارچوب معرفت حصولی قابل ارزیابی است. قابل ذکر است در نگاه قرآن کریم صفحه روح انسان از هرگونه معرفت حصولی تهی است و او در آغاز زندگی هیچ نوع شناخت حصولی از خود و جهان اطراف ندارد؛ ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (نحل: ۷۸/۱۶): «و خدا شما را از شکم مادرانتان -درحالی که چیزی نمی‌دانستید- بیرون آورد و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد، باشد که سپاسگزاری کنید.» این آیه شریفه، نظریه روانشناسان را تأیید می‌کند که صفحه دل انسان در ابتدای شکل‌گیری‌اش، فارغ از هر نقشی است و به تدریج دانش‌های مختلف در آن نقش می‌بندد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۲، ص ۳۱۲).

اما بخش زیادی از آیات قرآن کریم درباره معرفت حضوری گفتگو نموده است. به‌عنوان نمونه آیاتی که درباره شناخت خداوند گزارش می‌دهد، همه آن‌ها در حوزه علم شهودی قابل ارزیابی است زیرا خدای متعال، مجرد تام است و برای مجرد تام که همه‌چیز را به‌صورت بالفعل داراست، علم حصولی و اکتسابی و یا صورت اشیاء، معنا ندارد. همچنین آیاتی که فطری بودن دین را مطرح می‌کند، درواقع بر خداشناسی فطری یا حضوری نیز دلالت دارد. آیه ۳۰ سوره روم

۱. ﴿أَيُّودٌ أَحَدَكُمُ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَجِيلٍ وَأَعْنَابٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضَعْفَاءٌ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾ (بقره: ۲/۲۶۶): «آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر آن‌ها نهرها روان است و برای او در آن [باغ] از هرگونه میوه‌ای [فراهم] باشد و درحالی که او را پیری رسیده و فرزندان خردسال دارد، [ناگهان] گردبادی آتشین بر آن زند و [باغ یک‌سر] بسوزد؟ این‌گونه خداوند آیات [خود] را برای شما روشن می‌گرداند، باشد که شما بیندیشید (برای موارد بیشتر نک: نحل: ۱۶/۱۰-۱۲؛ اعراف: ۷/۱۷۶؛ یونس: ۱۰/۲۴؛ رعد: ۱۳/۳؛ جاثیه: ۴۵/۱۳).

۲. ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَ اَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ﴾ (روم: ۳۰/۲۱-۲۲): «از نشانه‌های او اینکه از خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدان‌ها آرام گیرید و میانتان دوستی و رحمت نهاد. آری، در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشند قطعاً نشانه‌هایی است. و از نشانه‌های او آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌های شما و رنگ‌های شماست. قطعاً در این [نیز] برای دانشوران نشانه‌هایی است.»

نمونه آن است: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾: «پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

برخی مفسران، چگونگی دلالت این آیه شریفه بر علم حضوری به خدای سبحان را این‌گونه تبیین می‌کنند: «وقتی در فطرت انسان گرایشی به سوی خداپرستی وجود دارد آیا می‌تواند این گرایش، متعلق خود را نشان ندهد؟ وقتی در فطرت انسان (به معنای عام) گرایش به ازدواج وجود دارد خود فطرت، متعلقش را می‌شناسد؛ وقتی احساس نیاز به همسر در انسان پیدا شد خود انسان می‌فهمد که چه می‌خواهد و با چه موجودی باید درآمیزد، یعنی انسان وقتی احساس نیاز به همسر پیدا می‌کند چنین نیست که نفهمد که آیا می‌خواهد از درخت بالا رود یا برود کره ماه پیاده شود یا می‌خواهد زن بگیرد! پس همراه میل فطری، شناختی نسبت به متعلق آن وجود دارد. اگر درون انسان میل به خضوع در برابر کسی نهفته شده است، آن‌کس را باید بشناسیم نه اینکه در برابر کسی که نمی‌دانیم خضوع بکنیم. خود این فطرت، آن را نشان می‌دهد که همان کمال مطلق است و البته انسان در یافتن این کمال به خطا می‌رود (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۳۴-۳۵). جوادی آملی می‌نویسد: «گرایش انسان مسبوق به علم او است. انسان به چیزی گرایش دارد که آن را بفهمد، چه حصولی یا حضوری. انسان اول ادراک می‌کند، سپس بدان گرایش پیدا می‌کند. گرایش و محبت انسان به چیزی همانند جاذبه آهن‌ربا و آهن نیست» (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۲۸).

همچنین آیاتی که بر نشانه‌های الهی در درون انسان تأکید می‌کند، از این نمونه است: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (فصلت: ۵۳/۴۱): «به‌زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها [ی‌گوناگون] و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است؟ در تفسیر تسنیم آمده است: «معرفت توحید از طریق سیر انفسی، از سنخ علم حضوری است نه حصولی. سالک این طریق بر اثر تهذیب نفس و صفای باطن، با چشم دل به شهود جمال و جلال حق می‌نشیند. بر این اساس، نوع شناخت و ابزار آن و نیز معرفت حاصل از این راه، با طریق آفاقی، تفاوت جوهری دارد، گرچه هر دو طریق در برخی از اهداف، یکی

است و سیر در آفاق هم باید مقدمه شهود و زمینه‌ساز علم حضوری به پروردگار باشد» (جوادی آملی، ۱۳۸۴، صص ۱۴۷-۱۴۸).

قابل ذکر است شناخت حضوری نیز سطوح و اقسامی دارد که اکتسابی و غیراکتسابی بودن، نمونه‌ای از آن است. مراد از شناخت حضوری غیراکتسابی این است که در فطرت انسان است و در واقع اقتضای نوع خلقت انسان است و اساساً فطرت به معنای اموری است که نوع خلقت انسان اقتضای آن را دارد و در ساختار وجودی او نهاده شده است. به همین دلیل است که یکی از ویژگی‌های امور فطری را غیراکتسابی بودن می‌دانند و شناخت حضوری فطری نیز نمونه‌ای از آن است؛ اما شناخت حضوری غیراکتسابی، آن معرفتی است که در ساختار وجودی انسان تعبیه نشده است و انسان بر اثر تلاش و ریاضت بدان دست می‌یابد. در واقع خدای سبحان در فرآیند ریاضت مخلصانه انسان مؤمن که در مسیر شریعت انجام می‌گیرد چشمه دل او را باز نموده که در آن صورت با آن چشم دل، حقایقی را می‌یابد. آیه ذیل که از رابطه بین تقوا و ایمان گزارش می‌دهد مصداقی از آن است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَقْوَا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ (انفال: ۸/ ۲۹): «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می‌دهد».

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «"فرقان" به معنای چیزی است که میان دو چیز فرق می‌گذارد، و در آیه مورد بحث به قرینه سیاق و تفریغش بر تقوا، فرقان میان حق و باطل است؛ چه در اعتقادات و چه در عمل. فرقان در اعتقادات، جدا کردن ایمان و هدایت است از کفر و ضلالت، و در عمل، جدا کردن اطاعت و هر عمل مورد خشنودی خداوند است از معصیت و هر عملی که موجب غضب او باشد، و فرقان در رأی و نظر، جدا کردن فکر صحیح است از فکر باطل. همه این‌ها نتیجه و میوه‌ای است که از درخت تقوا به دست می‌آید. در آیه شریفه هم فرقان، مقید به یکی از این چند قسم نگشته و اطلاقش همه را شامل می‌شود؛ علاوه بر اینکه در آیات قبلی تمامی خیرات و شرور را ذکر کرده بود. پس فرقان در آیه مورد بحث، شامل همه انحاء خیر و شر می‌شود چون همه احتیاج به فرقان دارند» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۹، ص ۷۰).

افزون بر محتوای معرفتی که در باب شناخت حصولی و حضوری در قرآن بیان شده است، واژه معرفت نیز در این دو مصداق استعمال شده که آیات ذیل نمونه آن است: ﴿قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِبُونَ \* مُسْتَكْبِرِينَ بِهٖ سَامِرًا تَهْجُرُونَ \* أَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ \* أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾ در حقیقت، آیات من بر



شما خوانده می‌شد و شما بودید که همواره به قهقرا می‌رفتید. در حالی که از [پذیرفتن] آن تکبر می‌ورزیدید و شب‌هنگام [در محافل خود] بدگویی می‌کردید. آیا در [عظمت] این سخن نیندیشیده‌اند، یا چیزی برای آنان آمده که برای پدران پیشین آنها نیامده است؟ یا پیامبر خود را [درست] نشناخته و [لذا] به انکار او پرداخته‌اند؟ (مؤمنون: ۲۳/۶۹-۶۶؛ نیز ر.ک. مائده: ۵/۸۳؛ بقره: ۲/۸۹، ۲۷۳؛ تحریم: ۳/۶۶)

از آنجاکه در آیه مذکور، بی‌توجهی مخالفان پیامبر (ص) به معرفتشان نسبت به شخص پیامبر (ص) به‌عنوان دلیل بر بی‌توجهی آنها نسبت به کلام الهی مطرح شده است، این معرفت آنها نسبت به پیامبر (ص) بدین معناست که آنها تبار و پیشینه پیامبر (ص) را به‌خوبی می‌دانستند. به‌گونه‌ای که در گذشته او را «محمد امین» می‌خواندند و به عقل، دانش و امانت او معترف بودند. پدر، مادر و قبیله‌اش را به‌خوبی می‌شناختند و با این شناخت کامل از شخصیت نسبی و اخلاقی پیامبر (ص)، جایی برای این‌گونه بهانه‌ها باقی نمی‌ماند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۴، ص ۲۷۵). برخی از مفسران، مراد از معرفت مخالفان پیامبر (ص) نسبت به ایشان را شناختی اعم از شناخت نسبی و حسبی و شناخت سجایای روحی و ملکات نفسانی اعم از ملکات اکتسابی یا موروثی دانسته‌اند که این شناخت کامل شناسنامه‌ای و روحی آنها برای تأیید سخن ایشان و تصدیق باورهای پیامبر (ص) کافی است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۵، ص ۴۵).

با توجه به آنچه گذشت، معرفت در این آیه، به معنای نوعی علم و آگاهی حصولی نسبت به پیامبر (ص) است که همین آگاهی حصولی برای تصدیق ایشان و تأیید سخنان آن حضرت کافی بود؛ ولی مخالفان آن حضرت به دلایل مختلف بدین معرفت حصولی توجهی نمی‌کردند و با پشت پا زدن به این معرفت، به مخالفت با پیامبر (ص) و کتاب الهی بر می‌خواستند.

#### ۴- منابع معرفت در قرآن

در راستای دو بُعد ذکر شده معرفت، می‌توان منابع معرفت را معرفی نمود. بخشی از منابع، تأمین‌کننده علم حصولی‌اند و برخی، تنها منبع تغذیه علم حضوری شمرده می‌شوند؛ به این معنا که دستیابی به شناخت حضوری تنها از این مسیر امکان‌پذیر است. طبیعی است که منابع مختلف، معرفت‌های مختلف حسی و عقلی و شهودی را در اختیار انسان قرار می‌دهد.

#### ۴-۱- عقل

عقل که از آن به‌عنوان رسول باطنی یاد می‌شود (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۵) شاید مهم‌ترین منبع معرفت از نگاه قرآن باشد. خداوند متعال، در آیات زیادی انسان را به تفکر و تعقل دعوت می‌کند که دلالت بر جایگاه ویژه آن به‌عنوان منبع معرفت دارد. همان‌گونه که قبلاً اشاره گردید، بخش زیادی از آیات قرآن، انسان را به تعقل و تفکر و تدبر دعوت می‌کند؛ تفکر در مبدأ و معاد یا آغاز و انجام هستی، دعوت در نشانه‌های موجود در این جهان که از آن به‌عنوان آیات یاد می‌شود، دعوت به تعقل در سیستم و جسم و جان انسان، دعوت به بهره‌گیری از عبرت‌ها، همه این موارد از یک واقعیت گزارش می‌دهد و آن، وجود منبعی به نام عقل یا همان قوه مُدرک کلیات است.

نمونه‌ای از آیاتی که بر توانایی این منبع و استدلال‌ها و حجیت آن دلالت دارند عبارت‌اند از: آیاتی که از خلقت آسمان و زمین سخن می‌گویند، بشر را به اندیشیدن در عظمت فرامی‌خوانند، یا آیاتی که مخالفان انبیا و کسانی را که از معرفت حق فاصله گرفتند، مورد خطاب قرار می‌دهد و آنان را به خاطر عدم تعقل و تفکر، سرزنش می‌کند (انبیاء: ۲۱ / ۶۷ نیز ر.ک. مائده: ۵ / ۱۰۳؛ انفال: ۸ / ۲۲؛ یونس: ۱۰ / ۴۲؛ هود: ۱۱ / ۵۱)؛ همچنین آیاتی که به تعقل در حوزه رفتار اشاره دارد و افراد کج‌رو را به تعقل و تفکر نسبت به عمل خود دعوت می‌کند (انعام: ۶ / ۱۵۱ نیز ر.ک. بقره: ۲ / ۴۴، ۷۹).

#### ۴-۲- تاریخ

آیات فراوانی از قرآن کریم به ذکر تاریخ پیامبران و امت‌های گذشته اختصاص یافته است و قرآن کریم پس از ذکر آن ماجراها انسان را به عبرت‌گیری از آن فراخوانده است. این واقعیت نشان‌دهنده آن است که از این منبع می‌توان برای کسب برخی معرفت‌ها استفاده نمود. موارد زیر، نمونه‌ای از آن آیات است:

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ﴾ (روم: ۳۰ / ۴۲): بگو: «در زمین بگردید و بنگرید فرجام کسانی که پیش‌تر بوده [و] بیشترشان مشرک بودند چگونه بوده است؟» (نیز ر.ک. آل عمران: ۳ / ۱۳۷؛ نحل: ۱۶ / ۳۶؛ نمل: ۲۷ / ۶۹؛ انعام: ۶ / ۱۱؛ عنکبوت: ۲۹ / ۲۰؛ یوسف: ۱۲ / ۱۰۹).

در این آیه شریفه، رسول خدا (ص) مأمور شده که به مردم دستور دهد تا در زمین سیر کنند و سرانجام و آثار باقی‌مانده اقوام گذشته را ببینند که چگونه خانه‌هایشان خراب گشته و آثارشان

محو شده و تا آخرین نفر منقرض شدند و نسلشان قطع شد و دچار انواع گرفتاری‌ها و بلاها شدند به خاطر اینکه مشرک بودند؛ پس خدا جزای بعضی از ایشان را به ایشان چشانید تا شاید عبرت‌گیرندگان عبرت گیرند و در نتیجه به سوی توحید برگردند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۲۹۵).

و در برخی آیات، انسان‌ها را به خاطر عدم سیر و عبرت نگرفتن از سرنوشت، مورد سرزنش قرار می‌دهد. ﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَاراً فِي الْأَرْضِ فَآخِذَهُمْ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ﴾ (غافر: ۲۱ / ۴۰): «آیا در زمین نگردیده‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آن‌ها [زیسته] اند چگونه بوده است؟ آن‌ها از ایشان نیرومندتر [بوده] و آثار [پایدارتری] در روی زمین [از خود باقی گذاشتند]. با این همه خدا آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد و در برابر خدا حمایت‌گری نداشتند».

استفهام در آیه شریفه، انکاری است و منظور این است که چرا این مردمی که ما، پیامبر به سویشان فرستادیم به سیر در زمین نمی‌پردازند تا به نظر تفکر و عبرت‌گیری، بنگرند که عاقبت مردمی که قبل ایشان می‌زیسته‌اند چگونه بوده و آن امت‌ها در اثر تکذیب پیامبران خود چه سرانجامی داشتند؟ (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۷، صص ۴۹۵-۴۹۶).

دلالت آیه شریفه، بر منبع معرفت بودن تاریخ، مبتنی بر مقدمات ذیل است:

#### ۴-۲-۱- قانونمند بودن تاریخ

این دسته آیات به‌خوبی بر قانونمندی جامعه دلالت دارد؛ زیرا در صورتی که بر جامعه و پدیده‌های اجتماعی، قانونی حکم‌فرما نباشد، از سیر و نظر در آن‌ها، کشف قاعده و ضابطه، امکان نخواهد داشت و در این صورت، بصیرتی که قرآن مجید مدنظر دارد حاصل نمی‌شود و انتخاب طریق صحیح زندگی میسر نخواهد بود. آیات سیر و نظر، مستقیماً بر اشتراک جوامع در قانونمندی و دست‌کم در پاره‌ای از قوانین اجتماعی دلالت دارد و با توجه به اینکه در این آیات به عامل یا عواملی که منشأ چنین سرنوشتی شده است از قبیل فساد، جرم و شرک پرداخته شده، نه تنها بر قانونمندی پدیده‌های اجتماعی دلالت دارد بلکه نوع خاص قانون حاکم بر آن جوامع و جوامع مشابه ایشان را نیز بیان می‌کند.

#### ۴-۲-۲- قابل کشف بودن قوانین اجتماعی

آیاتی که ما را دعوت به سیر و تفکر در آثار پیشینیان می‌کند در واقع قوانین حاکم بر زندگی اجتماعی را قابل کشف می‌داند؛ زیرا اگر قوانین اجتماعی قابل کشف نباشد امر به سیر و نظر، لغو بوده و سرزنش بر ترک آن بی‌وجه خواهد شد؛ علاوه بر این، نتیجه‌ای که در برخی آیات مثل آیه ۴۶ سوره حج، بر سیر و نظر حمل شده است یعنی بصیرت درونی و درس‌آموزی از جریانات تاریخی محقق نمی‌شود (رجبی، ۱۳۸۳، صص ۴۳-۴۴).

#### ۴-۳- دل و قلب

دومین منبع شناخت، دل و قلب انسان است. از دیدگاه شهید مطهری پذیرش دل به‌عنوان منبع شناخت با هیچ مکتب مادی سازگار نیست؛ از این رو بسیاری، آن را به‌عنوان منبع شناخت قبول ندارند. این پذیرش بدین معناست که «به دل، پاره‌ای از الهامات می‌شود که وحی، درجه کامل آن است و این، مساوی است با قبول کردن جهانی ماوراء طبیعت؛ چون طبیعت آن نوع الهامات را نمی‌تواند به انسان بکند. سنخ الهام، سنخ ماورائی است» (مطهری، ۱۳۹۳، ج ۱۳، صص ۳۷۴-۳۷۵). قرآن کریم دل را به‌عنوان یکی از منابع شناخت می‌پذیرد و راه رسیدن به شناخت قلبی و ابزار این شناخت را نیز معرفی می‌کند و آن تهذیب نفس است (همان، ج ۱۳، ص ۳۶۵): ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...﴾ (عنکبوت: ۲۹ / ۶۹. نیز ر.ک. مریم: ۱۹ / ۷۶؛ محمد: ۴۷ / ۱۷؛ یونس: ۱۰ / ۹؛ تغابن: ۶۴ / ۱۱؛ غافر: ۴۰ / ۵۱؛ کهف: ۱۸ / ۱۳، ۱۴). مفاد آیه شریفه سوره عنکبوت این است که کسانی که در راه خدا مجاهده کنند، خود را پاک کنند، خلوص نیت داشته باشند و اخلاص بورزند از یکی از راه‌های غیبی هدایتشان می‌کنیم، نور به آن‌ها می‌دهیم تا حقایق زندگی را خوب درک کنند و بفهمند (مطهری، ۱۳۹۳، ج ۱۳، ص ۳۶۸).

#### ۴-۴- طبیعت

یکی از منابع شناخت، طبیعت است و طبیعت یعنی عالم جسمانی، عالم زمان و مکان، عالم حرکت؛ عین عالمی که در آن زیست می‌کنیم و با حواس خودمان با آن در ارتباط هستیم (همان، ج ۱۳، ص ۳۷۲). خداوند سبحان در ضمن آیات بسیاری، طبیعت و اجزای آن را به‌عنوان یکی از منابع معرفتی انسان معرفی می‌کند و ما را به تأمل و تفکر در اجزای آفرینش دعوت می‌کند: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ (آل عمران: ۱۹۰ / ۳):

مسلماً در آفرینش آسمان و زمین و آمدوشد شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای خردمندان است (برای موارد بیشتر ر.ک. بقره: ۱۶۴ / ۲؛ روم: ۳۰ / ۲۷-۲۲؛ ملک: ۶۷ / ۳).

طبیعی است که ابزار کسب معرفت از این منبع شناخت، قوای حسی از قبیل، چشم و گوش و سایر ابزار است؛ چنانکه در قرآن کریم نیز به این ابزارها تصریح شده است: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ...﴾ (نحل: ۱۶ / ۷۸): «خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود درحالی که هیچ چیز نمی‌دانستید و برای شما گوش و چشم و عقل داد». در آیه شریفه از دو ابزار حسی یعنی چشم و گوش برای منبع طبیعت نام برده است و این به معنای انحصار آن دو نیست بلکه به خاطر اهمیت آنهاست؛ به‌ویژه آنکه منظور آیه، تأکید بر این است که باید از ابزارها برای شناخت حق و تکلیف استفاده کرد و آنچه در این زمینه اهمیت فراوان دارد چشم و گوش و دل است که در آیه شریفه به هر سه اشاره شده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۳۹۸).

## ۵- موانع معرفت در قرآن

شناخت صحیح اعم از حصولی و حضوری، زمانی امکان‌پذیر است که برخی موانع معرفتی و غیرمعرفتی از سر راه برداشته شود. درواقع فرآیند حصول معرفت با برخی موانع مواجه می‌شود که تحقق آن را با چالش مواجه می‌سازد. خطاهایی که ذهن، بدانها مبتلا می‌شود و مایه گمراهی انسان است، فرانسیس بیکن از آنها به «بت» تعبیر می‌کند و آنها را به چهار نوع تقسیم می‌کند (ر.ک: فروغی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۱۳۹). قرآن کریم ذیل آیات مختلف به این واقعیت پرداخته که برخی از امور مانع معرفت است. در ادامه مقاله به معرفی این موانع می‌پردازیم.

### ۵-۱- گناه به‌عنوان عامل غیرمعرفتی مؤثر بر شناخت

یکی از مباحث مورد نزاع در میان معرفت‌شناسان، امکان اثرگذاری عوامل غیرمعرفتی در حصول معرفت است. از نگاه قرآن کریم، عوامل غیرمعرفتی نیز در این فرآیند اثرگذارند. آیه ۲۹ سوره انفال که قبلاً ذکر شد از این باب است. در این آیه شریفه بین تقوا و شناخت، پیوند برقرار شده است به این معنا که متقین به برخی معارف دست می‌یابند که چنین امکانی برای غیرمتقین وجود نخواهد داشت. درواقع به تعبیر منطق‌دانان، عکس نقیض این آیه آن است که هر کس معرفت درستی نسبت به معارف ندارد، درواقع از درجات متعالی تقوا به دور است. در تفسیر نمونه به هنگام بحث از ضرورت تشخیص راه از بی‌راهه به نورانیت و روشن‌بینی تقوا اشاره می‌

شود و در مقابل، گناه و هوا و هوس‌های سرکش را پرده‌های نیروی عقل معرفی می‌کند که چهره حق و باطل را می‌پوشاند. از سوی دیگر به این نکته اشاره می‌رود که هر کمالی، پرتویی از کمال حق است؛ از این رو هر قدر انسان به خدا نزدیک‌تر شود، پرتو نیرومندتری از آن کمال مطلق در وجود او، انعکاس خواهد یافت. روی این حساب، همه علم و دانش‌ها از علم و دانش او، سرچشمه می‌گیرد و هرگاه انسان در پرتو تقوا و پرهیز از گناه و هوا و هوس به او نزدیک‌تر شود و قطره وجود خود را به اقیانوس بیکران هستی او پیوند دهد، سهم بیشتری از آن علم و دانش خواهد گرفت. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۷، صص ۱۴۰-۱۴۴).

### ۵-۲- هوای نفس

مانع دیگری که هم‌افق با مسأله قبل قرار دارد و می‌تواند به‌عنوان مانع معرفت عمل کند، هوای نفس است. برخی آیات قرآن به این واقعیت اشاره دارند: ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَتْهُمَا أُتِمُّ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى النَّفْسُ﴾ (نجم: ۵۳ / ۲۳): «این‌ها فقط نام‌هایی است که شما و پدرانتان بر آن‌ها گذاشته‌اید (نام‌هایی بی‌محتوا و اسم‌هایی بی‌مسما) و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده؛ آنان فقط از گمان‌های بی‌اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند.» (برای موارد بیشتر نک: محمد: ۴۷ / ۱۴؛ روم: ۳۰ / ۲۹).

آیه شریفه اشاره به دو مطلب دارد: یکی اینکه این‌ها گمان را به جای علم می‌گیرند. دوم آنکه آنچه می‌گویند زبان عقل و فکر نیست، زبان استدلال نیست، زبان هوای نفس است (مطهری، ۱۳۹۳، ج ۴، ص ۴۹۳). و معنای پیروی هواها، امارت و فرماندهی طبع بر قلب و عقل است؛ پس قلبی که محکوم طبع نبوده و بر طهارت نظری و اصلی خود باقی مانده باشد، در فهم معارف دینی و حقایق الهی درنگی ندارد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۸، ص ۳۵۶).

### ۵-۳- تقلید از گذشتگان

اصل تقلید، یک مسأله عقلانی است و عقل فطری بر آن تصریح دارد. در واقع محدودیت امکان و ابزار شناخت انسان، رجوع به متخصصان را توجیه‌پذیر می‌سازد؛ ولی همین امر عقلی، اگر از مسیر عقلانیت بیرون برود، فرد را به بیراهه می‌برد و می‌تواند به یکی از مهم‌ترین موانع معرفت و همچنین چالش‌های اجتماعی تبدیل شود. تقلید کورکورانه و خارج از دایره عقلانیت، همان چالشی بود که پیامبران الهی با آن مواجه بودند و شاید بزرگ‌ترین چالش فکری زمانه‌شان شمرده شود. آیات مختلف قرآن کریم به این مطلب پرداخته‌اند: ﴿فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ

مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤَهُمْ مِنْ قَبْلُ... ﴿(هود: ۱۱/ ۱۰۹): «پس شک و تردیدی در (باطل بودن) معبودهایی که آن‌ها می‌پرستند، در خود راه مده. آن‌ها همان‌گونه این معبودها را پرستش می‌کنند که پدرانشان قبلاً می‌پرستیدند...» (برای موارد بیشتر نک: هود: ۱۱/ ۶۲، ۱۰۹؛ یونس: ۱۰/ ۷۸؛ اعراف: ۷/ ۲۸؛ انبیاء: ۲۱/ ۵۳-۵۴؛ شعراء: ۲۶/ ۷۴؛ لقمان: ۳۱/ ۲۱؛ زخرف: ۲۳-۲۲/ ۴۳).

قرآن کریم، احتجاجات مختلف پیامبران را بازگو نموده است. شیوه‌های استدلال‌ها و احتجاج‌ها مختلف است اما اصول همه، مشترک است. یکی از اصول مشترکی که در همه پیامبران وجود دارد این است که همه پیامبران، تقلید را نفی کرده‌اند؛ و الا ما می‌بینیم هر پیغمبری در محیط خودش دچار مشکلات ویژه‌ای بوده و متوجه آن مشکلات بوده است؛ مثلاً حضرت شعیب روی مسأله نقص در مکیال و میزان، یعنی تقلب در معامله تأکید می‌کند که معلوم می‌شود محیط او به این بیماری، به شدت مبتلا بوده است. اما امری که همه پیامبران بالاتفاق درباره آن صحبت کرده‌اند، تقلید است؛ چون واقعاً یکی از چیزهایی که بشر را به خطا می‌اندازد این است که انسان تمایل دارد، همه سخنان گذشتگان را صحیح انگارد. از آنجا که انسان، چنین تمایلی دارد آن را می‌پذیرد، بعد برایش دلیل می‌تراشد؛ دلیل‌های ساختگی که برای انسان، علم هم ایجاد نمی‌کند. اگر همان زنجیر پیروی از گذشتگان را پاره کند و به آن عقل فطری خدادادی خودش اعتماد نماید و خودش را از هرگونه غرض و مرضی دور کند، آن وقت می‌فهمد که آنچه گذشتگان گفته‌اند، صحیح است یا باطل یا نیمی از آن صحیح و نیمی باطل است (مطهری، ۱۳۹۳، ج ۴، ص ۵۷۷).

تقلید کورکورانه می‌تواند انسان را از راه رسیدن به معرفت درست و نیز پذیرش آن به‌کلی بازدارد. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ﴾ (انعام: ۱۶/ ۳۹). منظور از کرها (صُمٌّ) در آیه شریفه، عموماً کسانی بودند که کورکورانه از بزرگان خود تقلید کرده‌اند و این تقلید به حدی رسیده بود که دیگر گوش شنوایی برایشان نگذاشت تا دعوت حق را بشنوند و مراد از لال‌ها همان بزرگانی‌اند که مردم گوش‌به‌فرمان آن‌ها بودند به‌رغم آنکه می‌دانستند دعوت به توحید، حق است ولی به خاطر گردن‌کشی، از گفتن حق و اعتراف به آن و از شهادت دادن به آن لال شدند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۷، ص ۱۱۹).

قرآن کریم در جریان نقل امتناع قوم شعیب از پذیرش دعوت آن حضرت، استدلال آن‌ها را چنین بیان می‌کند: ﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا﴾ (هود: ۱۱/ ۸۸): «گفتند ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که آنچه را پدرانمان می‌پرستیدند ترک کنیم؟»

علامه طباطبایی، در تفسیر این آیه مطلبی دارند که ظاهراً بر پیروی از کبرا تطبیق می‌کند، نه تقلید از گذشتگان. ایشان می‌فرمایند: اینکه مردم در کلام خود گفتند ﴿أَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا﴾ آیا آنچه پدرانمان می‌پرستیدند ترک کنیم؟ و نگفتند «أَنْ تَتْرَكَ آلِهَتِنَا» آیا ما خدایانمان را ترک کنیم؟ این بدان جهت بود که خواستند با این تعبیر، اشاره کنند به دلیلی که در این باره دارند و آن این است که این بت‌ها را خود ما درست نکردیم و پرستش آن را آغاز ننموده‌ایم بلکه پدران ما، آن‌ها را می‌پرستیدند؛ پس پرستش آن‌ها یک سنت ملی و قومی است و چه عیبی دارد که انسان، سنت ملی و دیرینه خود را که خلف ما از سلف خود ارث برده‌اند و نسل‌ها، یکی پس از دیگری بر طبق آن سنت، نشو و نما نموده‌اند محترم شمرده و بر طبق آن عمل کند؟ ما نیز همچنان، الهه خود را می‌پرستیم و به دین خود که دین آباء ماست، پای بند هستیم و رسم خود را از اینکه به بوت‌ها فراموشی سپرده شود حفظ می‌کنیم (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۵۴۷).

#### ۵-۴- حس‌گرایی

یکی دیگر از موانع معرفت که قرآن کریم بدان اشاره کرده، حس‌گرایی است. انسان که در جهان طبیعت زندگی می‌کند، انس زیادی به محسوسات دارد. انس او با طبیعت و مُدركات حسی و تماس نزدیکی که معمولاً بدون زحمت می‌تواند با آن‌ها برقرار کند، باعث می‌شود در زمینه موضوعات نامحسوس و ماوراء محسوسات نیز از حس استفاده کند و به دنبال امور حسی بگردد. در قرآن کریم به آیات متعددی برمی‌خوریم که حاکی از وجود اقوامی است که به خاطر همین مانع، از پذیرش سخن خدا و وحی سرباز زده‌اند. چنانکه بنی‌اسرائیل مصداق روشن آن اقوام است: ﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً...﴾ (بقره: ۵۵ / ۲). «و نیز به یاد آورید هنگامی را که گفتید: ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم.» و نظیر آن، آیه ذیل است: ﴿وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَمْ نُؤْمِرْ بِالْحَسْبِ الْغَيْرِ لَأَكْفُرْنَا بِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ عَلَىٰ سَبِيلٍ مَّا نَحْنُ بِمُؤْمِنِينَ﴾ (فرقان: ۲۵ / ۲۱): «و کسانی که امیدی به دیدار ما ندارند (و رستخیز را انکار می‌کنند) گفتند: چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند و یا پروردگارانمان را با چشم خود نمی‌بینیم؟»

این توقع غیرمعقول و بی‌جایی بود که از انس کفار به محسوسات و نزدیکی‌شان با طبیعت برمی‌خاست که از اندیشیدن و شناختن صحیح حقایق و معرفت درست خداوند و نهایتاً ایمان به او، مانع می‌شد (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ج ۳، صص ۳۱۱-۳۱۲). همچنین آنچه زمینه تزویر و سوءاستفاده سامری را در غیبت حضرت موسی (ع) فراهم نمود و پرستش گوساله را در میان



قوم موسی (ع) ممکن ساخت، حس‌گرایی بنی‌اسرائیل بود (اعراف: ۱۶۸/۷)؛ زیرا آن‌کس که بر اساس شناخت حسی، جهان را می‌شناسد و مطابق آن ایمان می‌آورد، اگر ابزار شناخت و حس او عوض شود و یا آنکه متعلق حس او دگرگون گردد، دست از ایمان خود برمی‌دارد. ایمان بنی‌اسرائیل نیز این‌گونه بود که با دیدن عصای موسی (ع) ایمان آوردند و از آن‌پس، چون مشاهده کردند جسدی گوساله‌گونه بانگ برآورد به سامری گرویدند (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۱۹۹).

### نتیجه‌گیری

قرآن کریم معرفت را در ابعاد و سطوح مختلفی معرفی می‌کند. در یک نگاه کلی آیات از حیث تضمّن معرفت، به دو بخش معرفت حصولی و حضوری تقسیم می‌شوند. معرفت حصولی معطوف به صورت اشیاء است ولی معرفت حضوری، حقیقت و خود معلوم را مورد توجه قرار می‌دهد. قرآن کریم، منابع دست‌یابی به معرفت حصولی و حضوری را طبیعت، عقل، تاریخ و دل معرفی کرده است. هریک از این‌ها ابزار متناسب با خود را ایجاب می‌کنند؛ از جمله دل که منبع درک شهودی معرفتی شده است.

موانع معرفت، بحث مهم دیگری است که در قرآن کریم بدان اشاره شده است. گناه، حس‌گرایی، تقلید از گذشتگان و پیروی از هوای نفس، نمونه‌هایی از این موانع شمرده شده است. نکته قابل‌توجه اینکه در فرهنگ قرآن کریم، راه دست‌یابی به معرفت را نباید در عوامل معرفتی محدود نمود؛ بلکه عوامل غیرمعرفتی همچون تقوا و گناه نیز در فرآیند کسب معرفت یا منع از وصول بدان، اثرگذارند.

## منابع و مأخذ

- قرآن کریم؛ ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۳۷۳ ش.
۱. ابن فارس، احمد؛ معجم مقاییس اللغة؛ قم: مکتبه الإعلام الإسلامی، ۱۴۰۴ ق.
  ۲. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
  ۳. جوادی آملی، عبدالله؛ معرفت‌شناسی در قرآن؛ به کوشش: حمید پارسانیا، قم: اسراء، ۱۳۸۴ ش.
  ۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن؛ ج ۲، تهران: دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ ق.
  ۵. رجبی، محمود، «قانونندی اجتماعی جامعه و تاریخ»؛ تاریخ در آینه پژوهش، شماره ۳، ۱۳۸۳ ش.
  ۶. صاحب بن عباد، إسماعیل بن عباد؛ المحيط فی اللغة؛ به کوشش: محمدحسن آل یاسین، بیروت: عالم کتاب، ۱۴۱۴ ق.
  ۷. طباطبایی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۲، بیروت: مؤسسه الأعلمی، ۱۳۹۰ ق.
  ۸. طریحی، فخرالدین بن محمد؛ مجمع البحرین؛ ج ۲، تهران: مرتضوی، ۱۳۶۲ ش.
  ۹. عسکری، حسن بن عبدالله؛ الفروق اللغویة؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ ق.
  ۱۰. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ ج ۲، قم: دار الهجرة، ۱۴۰۹ ق.
  ۱۱. فروغی، محمدعلی؛ سیر حکمت در اروپا؛ تهران: زوار، ۱۳۶۷ ش.
  ۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ قم: دار الحدیث، ۱۴۲۹ ق.
  ۱۳. مصباح یزدی، محمدتقی؛ خداشناسی؛ به کوشش: امیررضا اشرفی، قم: مؤسسه امام خمینی (ره)، ۱۳۸۹ ش.
  ۱۴. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
  ۱۵. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار؛ تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۹۳ ش.
  ۱۶. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران؛ تفسیر نمونه؛ ج ۱۰، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱ ش.
  ۱۷. نصر، سید حسین؛ معرفت و معنویت؛ ترجمه: انشاءالله رحمتی، ج ۳، تهران: سهروردی، ۱۳۸۵ ش.